مردم چه می گویند؟

پیامک روزنامه طلوع
۰۹۳۸۹۴۷۲۲۵۲
ایمیل: tolou2@yahoo.com
وب سایت: www.tolounews.com
فاکس دفتر شیراز: ۲۳۴۴۷۷۱ - ۰۷۱۱
فاکس دفتر کازرون: ۲۲۲۹۲۴۶ - ۰۷۲۱

اشدّ مجازات بدون بخشودگی

و چه زیباست در کنار رودخانه ای لحظه ای را فارغ از هیاهوی شهر بودن. آن هنگامی که از شهر می گریزی و دامن طبیعت را بهترین پناه گاه برای آسایش و آرامش خود می بینی از این زیباتر و دلنشین تر یک ماهیگیری جوانمردانه و پاک است. چه با قلاب چه با تور و کوچک ماهیانی که از تور می گریزند فرصتی دوباره برای زیستن و بقا به دست می آورند تا رشد نموده و روزی دیگر، دوباره صید شوند. و این چرخه همچنان ادامه می یابد. یکی از بهترین و زیباترین تفریحات و ورزش ها صید ماهی است و این امر در رودخانه های شهرستان و این مرز و بوم تحقق نمی یابد جز با همت و تلاش سازمان حفاظت محیط زیست و کلیه عزیزانی که با عشق و علاقه وافر به طبیعت به ماهی گیری و صید می روند. ولی افسوس و صد افسوس که افرادی نادان و بی عاطفه و سودجو برای لحظه ای و درآمدی ناچیز شرافت و وجدان را نادیده گرفته با استفاده از سموم و کلر و ... ضمن آلوده سازی گسترده محیط زیست و نابودی کامل آبزیان خسارت کلی و سنگین و جبران ناپذیری را به بار می آورند. از این رو ما افرادی که با عشق به طبیعت به ماهیگیری می رویم ضمن اعتراض به این عمل غیر انسانی و بی شرمانه و محکوم نمودن آن به عنوان یک انسان دوستدار طبیعت و حافظ محیط زیست از مقامات مربوطه و مسئولین ذیربط نیز تقاضامندیم اشد مجازات بدون بخشودگی را برای این گونه افراد منظور فرمایند.

با تشکر فراوان طبیعت دوستان و ماهیگیران کازرون

آنچه آرایشگران زن باید بدانند

اکرم عفیفیان
(کارشناس بهداشت محیط مرکزبهداشت)

تعریف و شرح وظایف سالن های آرایشی و زیبائی :
به مکانی گفته می شود که با توجه به شرح وظایف ، فقط اقدامات زیبائی و آرایشی در امور پاکسازی را انجام داده و به هیچ عنوان حق دخالت در امور و حیطه پزشکی و ورزشی را ندارند .

شرح وظایف :
- دکلره کردن با رنگ بری مو و یا رنگ کردن مو
- گریم پوست ترمیم ابرو با قلم
- بخور آب گرم بدون استفاده از ازن و اشعه ماوراء بنفش
- استفاده از کرم های مرطوب کننده و ماسک های استاندارد و مجاز

نکات بهداشتی هنگام اصلاح :
آرایشگران باید پیش از شروع اصلاح ،نخ را با الکل ضد عفونی کرده بعد از استفاده هر مشتری نخ باید عوض شود تا یک نخ با پوست دو صورت تماس نداشته باشد در غیر این صورت احتمال انتقال بیماری های پوستی زیاد است .

نحوه ضد عفونی وسایل :
در رابطه با قیچی و شانه ای که آرایشگر برای کوتاه کردن مو از آن استفاده می کند قیچی پس از هر بار کوپ باید با چراغ الکلی ضد عفونی شود و شانه ها هم پس از هر بار استفاده باشد شسته و در ظروف محتوای الکل نگهداری شوند.
وسایل استفاده شده برای هر مشتری باید درظرفی مجزا قرار گیرد تا در اولین فرصت در ظرف محلول ضد عفونی قرار گیرند.
برای ضد عفونی کردن سطح میز کار پس از اصلاح هر مشتری، باید الکل ۷۰درجه بوسیله آبفشان روی میز پاشیده و با دستمال تمیز و مناسب پاک شود، کف محل کار نیز لازم است روزانه بوسیله مواد ضدعفونی کننده مانند آب ژاول شستشو و گندزدائی شود .

راه های انتقال بیماری درآرایشگاه ها :
۱- تماس با پیش بند مشترک مشتریان
۲- شانه های مشترک ۳- قیچی ۴- شستن سر و صورت و خشک کردن با یک حوله برای بیش از یک نفر ۵- کاشتن ناخن و بند انداختن در صورت عدم رعایت اصول بهداشتی

انواع بیماری هایی که ممکن است از طریق آرایشگاه ها منتقل شوند عبارتنداز :
ایدز ، هپاتیت B و C ، عفونتهای میکروبی ، عفونت های قارچی و ویروسی بیماریهای پوستی از جمله اگزما و سایر حساسیتهای پوستی

توجه :
۱- انجام الکترولیز در آرایشگاه زنانه ممنوع است و باید فقط در مطب پزشکان متخصص پوست انجام شود و ذکر عناوینی تحت عنوان نظارت متخصص پوست در محلی غیر از مطب او مجاز نمی باشد .
۲- هر گونه پیشنهاد، تجویز ،فروش ،ارائه نسخه کرم ها و مواد آرایشی از طرف سالن ها مجاز نمی باشد.
۳- در استفاده از وسایل آرایشی ،بند انداختن ، کاشتن ناخن ،از ابزار یکبار مصرف استفاده شود .

مشخصات مواد آرایشی و بهداشتی
* از نظر ظاهر و بو مناسب باشد.
* استفاده و پاک کردن آن راحت باشد و باعث تغییر رنگ پوست و مو نشود
* ایجاد التهاب و حساسیت نکند
* از نظر میکروبی آلودگی نداشته باشد
* استفاده از مواد آرایشی بدون مشخصات پروانه ساخت ، کد بهداشتی، تاریخ تولید و انقضاء و آدرس کارخانه اکیداً ممنوع می‌باشد و مسئولیت عواقب استفاده از مواد آرایشی غیر مجاز به عهده آرایشگر می باشد تمامی مواد آرایشی خارجی باید دارای مجوز ورود از وزارت بهداشت و درمان کشور باشند .

آخ شرمنده .....

نام این داستان : اتهام سرقت

به قلم محمد جعفر مبصری

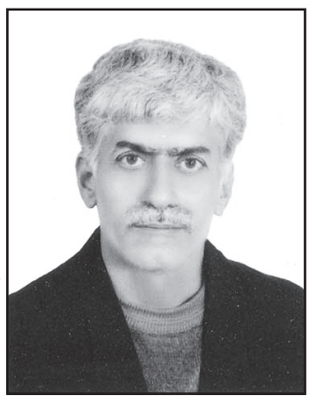

شاید شما هم این ضرب المثل را شنیده اید که می گویند: آمدم ثواب کنم کباب شدم. بله گاه این گونه می شود، می آیی کار خوب و مستحبی انجام دهی اما چنان مشکلی برایت پیش می آید که به واقع از زندگی سیر می شوی. نمی دانم شاید این هم آزمایش خدایی باشد که آیا باز هم دلت برای کسی به رحم می آید یا بهانه ای می شود که دیگر هرگز کار خیر انجام ندهی و همه را، حتی خوبان و نزدیکان را از یاری دادن محروم کنی و بگویی: همان یک بار برای هفت پشتم کافی است. اما فراموش نکنیم خدا وعده داده است که یاری کنندگانش را یاری کند. وعده خدا هم تخلف ناپذیر است. روزی رئیس یک بانک به ضامنی که مجبور شده بود اقساط پرداخت نشده وام گیرنده را پرداخت کند گفت: دیگر ضامن کسی می شوی؟ همگی انتظار داشتیم بگوید دیگر توبه، یا بگوید: مگر احمق هستم؟ یا پشت دستم را داغ کرده ام و.... اما در کمال ناباوری گفت: البته که ضامن می شوم. رئیس با تعجب پرسید باز هم ضامن می شوی؟!!! ضامن گفت: بله یکی بدی کرد همه که بد نیستند. پس همه را نباید تنبیه و محروم کرد ضامن این یکی نمی شوم. او باید تاوان بدی اش را ببیند نه همه.

صبح یک روز بهاری در مغازه ام مشغول کسب و کار بودم که پسر بچه‌ای دبستانی که به نظر می رسید دوازده یا سیزده ساله باشد مراجعه کرد و برای مراقبت از دوچرخه اش کمک خواست. پرسیدم چرا آن را داخل مدرسه نمی گذاری؟ گفت: ممنوع است. پرسیدم توکه می‌دانستی ممنوع است پس چرا آوردی؟ جواب داد: دیرم شده بود مجبور شدم. اجازه دادم دوچرخه را بگذارد به شرط اینکه همین یک بار باشد و تکرار نشود. قول داد و رفت و بعد هم که از مدرسه تعطیل شد آمد آن را برد.

چند روز بعد دوباره دوچرخه اش را آورد و تقاضای مراقبت از آن نمود. پرسیدم مگر قرار نشد تکرار نشود؟ گفت: امروز هم دیرم شد ناچار شدم. باز هم از بس خواهش و تمنا کرد قبول کردم. اما باز هم روزهای بعد تکرار کرد و هر روز با آنکه می گفتم: مسئولیت آن را به عهده نمی گیرم دوچرخه را می گذاشت و می رفت. تا اینکه روزی مصرانه از او خواستم که دوچرخه را جلوی مغازه نگذارد و آن را ببرد. اما همچنان که دوان دوان می رفت می گفت: مواظبش باش. گویی دلم گواهی بد می داد که آخرش مشکلی پیش می آید. اتفاقاً همان روز از منزلمان زنگ زدند که برای یکی از برادرهایم مشکلی پیش آمده. مشکل آنقدر حادو بزرگ بود که می بایست هر چه زودتر خودم را برسانم و در رفع آن بکوشم. به همین جهت نفهمیدم چطور در مغازه را بستم و رفتم. خدا را شکر مشکل رفع شد و پس از ساعتی به مغازه برگشتم همین که کرکره را بالا بردم و وارد مغازه شدم پسرک هم پیدایش شد و احوال دوچرخه‌اش را پرسید. اظهار بی اطلاعی کردم. در جواب گفت: من دوچرخه ام را از تو می خواهم چون آن را به تو سپرده بودم.

هر چه گفتم من که قبول نکردم، خودت گذاشتی و رفتی، فایده نداشت و به گوشش نرفت و آخر کار هم گفت: پس حتماً خودت آن را دزدیده‌ای. یا دوچرخه ام را بده یا پولش را! و متعاقب این حرف، گریه و زاری راه انداخت و داد و فریاد نمود و مانع کسب و کارم شد به گونه‌ای که نمی توانستم مشتری هایم را راه اندازم. خلاصه آن چنان قشقرقی به راه انداخت که موجب ازدحام مردم شد. آن روز از شدت شرم چنان عرق کرده بودم که به طور واضح مشخص بود. لحظه به لحظه نیز بر وخامت اوضاع افزوده می شد و موجب شلوغی و ازدحام بیشتر می شد. به گونه ای که حتی کسانی که با وسایل نقلیه از خیابان می‌گذشتند توقف می کردند تا ببینند چه خبر است. وقتی دیدم با اینکه بی گناه هستم این چنین رسوایی و گرفتاری برایم پیش آمده پیش خود گفتم خدایا این چه گرفتاری است که برایم پیش آمده؟ مگر نمی گویند گندم از گندم بروید جو ز جو؟ من گندم کاشته ام چرا باید خار درو کنم؟ من خوبی کرده ام سزاوار است بدی ببینم؟!!!

مگر خودت نگفته ای هر کس یاری ام کند یاری اش می کنم؟ پس کو کمکت؟ من که آبرویم رفت و این کنه به من چسبیده نمی گذارد تکان بخورم. در همین افکار بودم که یاری خدا رسید، زیرا چند نفر از موتورسوارانی که از آنجا می گذشتند وقتی شلوغی جمعیت را دیدند توقف کردند که بفهمند چه خبر شده به محض اینکه به اصل قضیه پی بردند مخفیانه با هم متحد شدند و با هماهنگی از قبل طراحی شده یک نفر از آنها موتورش را روشن و آماده حرکت کرد، نفر دیگر ناگهان از پشت سر دست هایش را زیر بغل پسرک نمود و چنان سریع و ناگهانی او را از زمین کند که دستم از دستانش رها شد و در یک چشم به هم زدن او را بر روی موتور پشت سر آن یکی نشاند و خودش هم پشت سر پسرک نشست. اکنون کودک همچون گنجشکی بود که در دستان کسی اسیر شده باشد. او دیگر قادر به کوچکترین حرکتی از خود نبود و داد و فریاد و فغان و زاری اش هم در میان هیاهوی جمعیت فراوانی که گرد او جمع شده بودند به جایی نمی رسید. موتور سوار با سرعت موتور را به حرکت درآورد و در حالی که می رفتند رو به من کردند و گفتند می بریمش پاسگاه تو هم بیا. پیش خود گفتم خدا پدر و مادرتان را بیامرزد، شما فرشته های نجات بودید. آنگاه موتور را روشن کردم و از همسایه ها و دیگران خداحافظی کردم و آرام به سمت پاسگاه حرکت کردم.

دقایقی بعد در حالی که هنوز حالم جا نیامده بود به پاسگاه رسیدم. موتور را گوشه ای امن پارک کردم، گردنش را قفل نمودم و آرام وارد پاسگاه شدم. از همان در پاسگاه که وارد شدم از دور دیدم پسرک کنار چند افسر و درجه دار ایستاده است. نیز از همان دور همین که مرا دید دوباره داد و بیداد راه انداخت و فریاد زد: آمد. دزد آمد. خودش است. همین است که می آید. بگیریدش فرار نکند. اما آن ها وقتی دیدند کسی که می آید شخصی موقر و موجه است و بدون احضاریه هم می آید، بی توجه به درخواست بگیر و ببندی که آن پسر راه انداخته بود به اتاق های خود رفتند و او را جلوی ساختمان پاسگاه تنها گذاشتند.

وقتی به ساختمان پاسگاه رسیدم و وارد ساختمان شدم همه ی کارکنان پشت میزها و درون اتاق های خود مشغول رسیدگی به کار مراجعین بودند، گویی که هیچ اتفاق خاصی نیفتاده است. وارد اتاق کار رئیس پاسگاه شدم همین که سلام کردم جناب سروان با اشاره سر جواب سلامم را داد و رو به من و پسرک که کنارم قرار گرفته بود و مراقب بود فرار نکنم گفت: بیرون باشید خودم خبرتان می کنم.

ساعتی بیرون انتظار کشیدیم گاه قدم می زدیم، گاه می نشستیم و دوباره بر می خواستیم و همچنان منتظر کسب تکلیف بودم. انتظار کشنده بود و لحظات دیر می گذشت تا اینکه مراجعین همگی رفتند. پیش خود گفتم الان دیگر صدایمان می زنند و تکلیف مان را روشن می کنند اما وقتی دیدم خبری نشد، در راهروی پاسگاه جلوی اتاق آنها که درهایشان هم باز بود قدم می زدم تا حضورمان را یادآور شوم و باز وقتی دیدم جدی جدی خبری نشد خواستم وارد اتاق رئیس شوم که دیدم بساط ناهار پهن شده و می خواهند مشغول صرف غذا شوند. بی آنکه تعارف کنند و بگویند بفرما، مجدداً گفتند بیرون تشریف داشته باشید.

پیش خود گفتم مثل اینکه بدجوری گاوم زاییده حتماً بعد از ناهار هم می خواهند ساعتی بخوابند. اما به هر حال چاره‌ای نبود اقتضای اوضاع، تحمل بود. ناچار همچنان خود را به قدم زدن و مطالعه آگهی هایی که بر تابلو اعلانات نصب کرده بودند و روزنامه دیواری آنها و توصیه های انتظامی و غیره پرداختم. تا اینکه بالاخره وقت رسیدگی به مشکل ما رسید.

جناب سروان که گویی حالا با صرف غذا جان تاره‌ای گرفته و با خوردن چای رفع خستگی نموده، حسابی سرحال شده از اتاقش خارج و وارد سالن شد و مستقیم به طرف من آمد. پرسید: این بچه چه می گوید؟ جریان را برایش تعریف کردم که روز اول از روی دلسوزی پذیرفتم که از دوچرخه اش مراقبت کنم اما روزهای بعد با اکراه و روزهای آخر مخصوصاً امروز اصلاً قبول نمی کردم ولی او می گذاشت می رفت. امروز هم کاری ضروری پیش آمد که ناچار به تعطیلی مغازه شدم و بعد هم که آمدم گریبانم را گرفته و اتهام دزدی می زند.

جناب سروان رو به پسر نمود و پرسید: راست می گوید؟ همین طور بوده؟ جواب داد: بله. بعد از او پرسید: چند می دادی؟ دانش آموز که منظور جناب سروان را متوجه نشده بود پرسید: یعنی چه چند می دادی؟ جناب سروان گفت: بابت اینکه از دوچرخه ات مراقبت می کرده چقدر پول به او می دادی؟ پسر که کاملاً متوجه شده بود با قلدری پاسخ داد: هیچی مگر باید پول بدهم؟!!!

الهی چشمتان روز بد نبیند و اگر خواست ببیند، فیلمش را ببیند. جناب سروان همین که شنید مگر باید پول بدهم، یک سیلی جانانه بر صورت او خواباند. اعتراض کودک بلند شد و گفت: چرا می زنی؟ یک سیلی هم به آن طرف صورتش خورد. فریاد بچه بلند شد و گفت: به جای اینکه دوچرخه ام را از او بگیرید کتکم هم می زنی؟ باز هم سیلی دیگر و سپس سیلی چهارم. پسر دید نه خیر مثل اینکه اوضاع بدجوری نامساعد است این بود که تصمیم به فرار گرفت. دو پا داشت دو پای دیگر نمی دانم از کی قرض گرفت و پا به فرار گذاشت. اما مگر جناب سروان ول کن بود پشت سرش می دوید و با پس گردنی های پی در پی بدرقه اش می‌کرد. آنقدر دوید و زد تا وقتی که به دم در پاسگاه رسید. بعد نفس نفس زنان برگشت. من هم که به یاد این ضرب المثل قدیمی افتادم که وقتی دیدی سر همسایه ات می تراشند برو ریشت نم کن، پیش خود گمان کردم که بعد از او نوبت کتک خوردن من است. به همین جهت عذرخواهانه رفتم و گفتم "آخ شرمنده" شما هم به خاطر من عصبانی شدید. اما در حالی که همچنان نفس نفس می زد و هن و هن می کرد گفت: مگر این روزها هه هه می شود کار خوب کرد؟ هه هه هرکس کار خوب بکند، هه هه پشمانش می کنند. هه هه بعد هم گفت: شما هم برو به سلامت.

زود خداحافظی کردم و ضمن عذرخواهی مجدد و تشکر از رسیدگی، رفتم و خدا را شکر نمودم که قضیه به خیر و خوشی تمام شد. غافل از اینکه پس لرزه اش در راه است. زیرا فردا صبح که به مغازه رفتم دوباره سر و کله پسرک پیدا شد. این بار پسری دیگر از اهل محل خودمان هم همراهش بود. پسری که او هم مسئله دار و اهل فتنه بود. امروز این یکی معترضانه پرسید: تو گفته ای من دوچرخه را دزدیده ام؟

رو به اولی کردم و پرسیدم: من گفته ام؟ جواب داد: پس اگر خودت ندزدیده ای، این هم ندزدیده، چه کسی دزدیده؟ پسر دومی که بزرگتر از اولی بود وقتی فهمید من نگفته ام عصبانی شد و با او گلاویز شد. هر دو حسابی به جان هم افتادند اما چون دومی بزرگتر و قوی تر بود یک مشت می خورد، چهار تا می زد. مردم دوباره جمع شدند و با هر سختی و مشقتی بود آنها را جدا کردند. من نیز ناچار به مدرسه اش رفتم و از او شکایت کردم. مدیر و معاون مدرسه می گفتند: این دانش آموز غیر بومی است و اخراج شده چند مدرسه دیگر است. آنها هم که از دست او و شرارت‌هایش به تنگ آمده بودند چندی بعد اخراجش کردند. بعدها هم شنیدم امانت گذاشتن و سرقت رفتن دوچرخه شگرد کارش بوده تا به این وسیله پول یک دوچرخه نو را صاحب شود و جناب سروان هم که متوجه موضوع شده بود با آن کتک هایی که به او زد در واقع گوشمالی‌اش داده بود که دیگر از این غلط ها نکند.

شاید اگر آن روز برای حفظ آبروی برادرم مجدانه تلاش نکرده بودم کارم به این راحتی ختم به خیر نمی شد و کار به دادگاه کشیده می شد و احتمالاً پول یک دوچرخه نو را هم باید به عنوان تاوان می دادم. پس خدا را شکر که کار به جای باریک نکشید. مخصوصاً اگر والدینش هم دخالت می کردند.

برگزاری مسابقات قرآن کریم ویژه ورزشکاران

اولین دوره مسابقات قرآن کریم ویژه ورزشکاران شهرستان در دو رده آقایان و بانوان به تفکیک با حضور تعداد ۴۰ نفر شرکت کننده مرد در مسجد الزهرا به مسئولیت حجت الاسلام عباس سیروس برگزار گردید که در پایان حمیدرضا ملک زاده و عباس ملک زاده در رشته ترتیل مقام اول و دوم را کسب نمودند.

همچنین مسابقات رده بانوان که در محل نمازخانه اداره ورزش و جوانان و با مسئولیت آزاده و با همکاری تهمینه محمدی برگزار گردید تعداد ۵۷ نفر شرکت کننده بود که در پایان در رشته مفاهیم سکینه جهانبخشی -مریم رنجبر و فاطمه جوشن مقام اول تا سوم و در رشته ترتیل اکرم هاشمی -فاطمه جهانبخشی و صفیه منعم نیز عناوین اول تا سوم این دوره از مسابقات را کسب نمودند. نفرات اول هر رشته در رده بانوان و آقایان در مسابقات استانی شرکت خواهند نمود.

ورزشکاران و ورزش کازرون در ۶۰سال گذشته؛

محمد رضا پولادی
kazeroonsportblogfa.com

قسم به قلم و آنچه می نویسد

هفدهم مردادماه را در تقویم رسمی کشور بنام روز خبرنگار نامگذاری کرده اند تا شاید سپاسی باشد از خبرنگاران که با همه مشکلات سختی‌ها، تهدیدها دین خودرا به جامعه وفرهنگ ایران زمین ادامی کنند.
اولین روزنامه نگار ایرانی یکی از فرزندان شهرهمیشه سبز کازرون بوده واین خود از افتخارات بی بدیل فرهنگ کازرون است هرچند که دراثربی تدبیری ها همسایه مرکز نشین ما اورا بنام خود می نامد.
در یکی دودهه اخیرنسلی جوان وتحصیل کرده با تلاش و پشتکار عاشقانه ردای خدمت به فرهنگ کازرون را پوشیده وبا مطالب زیبای خودنقش بسزا وموثری را درراه اعتلای فرهنگ عهده دار شده اند که حاصل آن روزنامه طلوع - هفته نامه های بیشاپور،سلمان وشهرسبز در کنار چندین سایت خبری وصدها وبلاگ می باشد.
تلاش این عزیزان با هرنوع دیدگاه سیاسی -اجتماعی محترم وبدون تردید آیندگان از آن ها به نیکی نام خواهند برد. حسب وظیفه مانیز روزخبرنگار را به همه قلم زن ها تبریک عرض نموده ویادی از اساتید وپیشکسوتان ورزشی نویس تاریخ مطبوعات کازرون می کنیم.

استاد حاج لطف اله انتخابی :

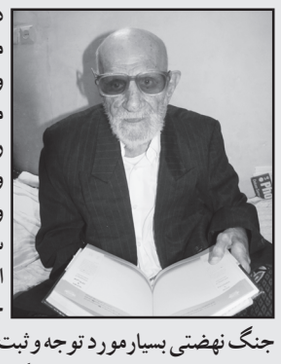

دبیرآموزش وپرورش-خبرنگار موسسه اطلاعات - موسس باشگاه ورزشی نیروکازرون
متولد : ۱۳۰۰کازرون. فعالیت روزنامه‌نگاری خودرا در سنین جوانی ودردهه ۲۰ آغاز کردوبا ارسال عکس وخبرهای کازرون نام شهرهمیشه سبز را در مطبوعات برسرزبان ها انداخت. خبرهای ارسالی ایشان از جنگ داخلی سال ۱۳۲۵ معروف به جنگ نهضتی بسیارمورد توجه وثبت تاریخ شده است. همچنین گزارش زیبا از بازسازی مجسمه شاپور وعکس‌های ماندگار آن.
لطف اله انتخابی در دهه ۲۰ با همت مردم وورزشکاران کازرونی زورخانه باغک را راه‌اندازی وسال ها مدیریت آن و باشگاه ورزشی نیرو را عهده‌دار بود. گزارش وخبرهای ورزشی کازرون در دهه های سی وچهل و پنجاه از کارهای این عزیز می باشد.

حاج محمد خلیل پاکدل:
بازیکن سابق تیم نیرو-رییس تربیت بدنی کازرون در اوایل دهه ۸۰-مسئول تربیت بدنی امورشهرستان های فارس در حال حاضر.در دهه ۵۰ و۶۰ گزارش‌ها وخبرهای ورزشی کازرون در دومجله وزین ومعتبردنیای ورزش وکیهان ورزشی از جمله کارهای ایشان بوده است.محمدخلیل پاکدل از دهه ۶۰ به بعد نمایندگی موسسه کیهان را در کازرون عهده دار می باشد.

شهیدسردار جلال نوبهار:

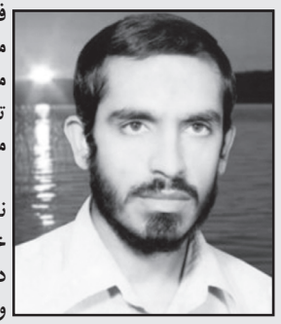

فرزند:برات
متولد۱۳۳۸/۱/۱
محل تولد: کازرون
تاریخ شهادت:۱۳۶۶/۱/۲۰
محل شهادت:شلمچه
از فرماندهان جبهه وجنگ - نمایندگی موسسه اطلاعات- خبرنگار هفته نامه دنیای ورزش.
دردهه ۶۰ عاشقانه هفته نامه دنیای ورزش درکازرون خاطرات زیبایی از خبرها ومطالب جلال عزیز را بیاد دارند .نام جلال نوبهار در کنار تمامی افتخارات ورزش کازرون همچون نگینی درخشان تا ابد خواهد ماند.

ابراهیم سرشار:

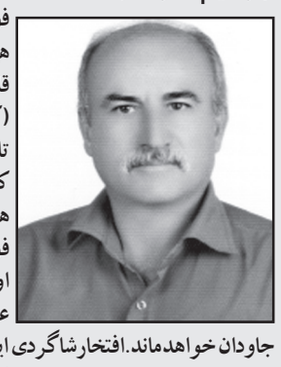

فوتبالیست-مربی-معلم-داور-رییس هیئت فوتبال وخبرنگار طلوع
قلم توانای سرشار درروزنامه طلوع (که آن موقع هفته نامه بود) باعث شد تا بزرگان فراموش شده ی ورزش کازرون دوباره غبارروبی شوند وبا همت این عزیز بود که مسابقات فوتبال پیشکسوتان در کازرون برای اولین بار راه اندازی شد.زحمات این عزیز در ورزش کازرون تا همیشه جاودان خواهدماند.افتخارشاگردی این عزیزافتخاربزرگی برای نویسنده چه درعرصه ورزش وچه دردنیای مطبوعات بوده است.

علی نظربسیجه:

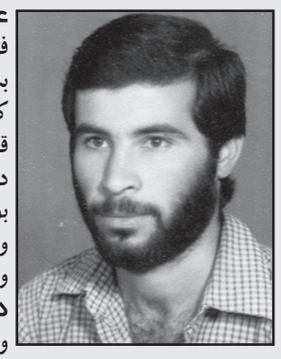

فوتبالیست-مربی-خبرنگار ومعلم بسیجه از فوتبالیست های تیم منتخب کازرون در اواخر دهه ۵۰ ودهه ۶۰- قهرمان فارس با هفته نامه بیشاپور در دهه ۸۰ادامه دهنده راه ابراهیم سرشار بود. مقالات انتقادی - خبری ومصاحبه‌های او بسیار دلنشین وجذاب بود.

دکتر حسین خرسند :
وقتی در سال ۱۳۷۴ هفته نامه طلوع اولین شماره نشریه خودرا منتشرکردبرای اولین بار جوانی علاقمند به ورزش دارای اطلاعات ورزشی قوی وقلمی توانا با بیان زیبای خود خوانندگان این هفته نامه را تا سالها سیراب می کرد.این جوان تحصیل کرده کسی نبود مگر دکترحسین خرسند که روش نوینی را در انعکاس ومصاحبه ها با ورزشکاران ارائه کرد. ایشان درحال حاضر مقیم کشورآلمان می باشد. ای کاش این عزیزان دوباره قلم بدست گرفته واز حال وروزبیمارگونه ورزش کازرون بنویسند تا شاید راه نجاتی وگوش شنوایی دریابد قدرت قلم را ...

ودرآخر :
شغل ما هم یه جورایی صحنه تقابل اکثریت با یک درصدی هاست، بذار مسافرت ها ، مناصب پرطمطراق دولتی، ریاست روابط عمومی ها ودرآمدهای نجومی مشکوک واسه همونایی باشه که مثلا باید دردهای هم صنف هاشونو درمون کنن اما انگار نه انگار!
مهم نیست، ما برای دلمون مینویسیم،از نوشتن لذت میبریم،عشق میکنیم از اینکه خبرنگاریم ،اگه یه لیوان آب هم دستمون ندادن باز خیالی نیست ما هستیم وخواهیم بود چه سالی یه فقره کادو وجایزه بهمون بدن، چه ندن.